برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید

پیغام عشق

قسمت هزار و پانصد و شصت و پنجم

خانم لیلا

خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۳ گنج حضور، بخش یازدهم

لذّتِ بی‌کرانه‌ای‌ست، عشق شده‌ست نامِ او
قاعدَه خود شکایت است، ورنه جفا چرا بُوَد؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۵۶۰

فضاگشایی و وحدت با خداوند و زندگی، یک لذتِ بی‌کرانه است که عشق نام دارد و هرکس به‌نسبت فضای گشوده‌شدهٔ درون و مرکز عدم از آن بهره‌مند می‌شود. ولی انسان در من‌ذهنی که قاعده‌اش بر درد و شکایت و قضاوت استوار است، به‌جای تسلیم و فضاگشایی دربرابر اتفاقات، به جفا و بی‌وفایی به اَلَست تن می‌دهد و با همانیده شدن، از آن شادی محروم می‌ماند؛ وگرنه چرا زندگی باید جفا کند؟

-«بیت هندسی»

نکته ۱: قاعده داشتن یعنی شکایت و جفا، یعنی من از جنس خدا نیستم و می‌خواهم مبتلا به عوارض من‌ذهنی بشوم. اگر کسی از جنس اَلَست باشد، فضا را باز کند و حادث‌ها را به مرکزش نیاورد، قاعده برای زندگی درست نمی‌کند.

نکته ۲: انکارِ اَلَست از آن‌جا می‌آید که ما یک سری قوانین سفت و سخت برای زندگی درست می‌کنیم، درحالی‌که زندگی این قوانین سخت را نمی‌پذیرد، بلکه با امر خودش که هر لحظه از «قضا و کُنْ‌فَکان» می‌آید، به ما می‌گوید چه‌جوری زندگی کنیم.

نکته ۳: عوارض بیماری من‌ذهنی در انسان‌ها بسیار گسترده است، اما چون عارضی و تحمیلی است، ما می‌توانیم آن را به‌طور رایضی، با تربیت و با تکرار ابیات و آموزش‌های مولانا از بین برده و خوب کنیم.

نکته ۴: ما باید به همدیگر کمک کنیم و یاد بگیریم. تفاوت‌ها را اصل ندانیم و براساس آن‌ها به هم دشمنی و حسادت نکنیم. برمبنای آن زندگی و هشیاری واحدی که در همه هست با یکدیگر حس دوستی، دلسوزی و همکاری کنیم و اجازه ندهیم عوارض من‌ذهنی ما را دچار جدایی، دشمنی و اختلاف کند.

خُطوتَیْنی بود این رَه تا وِصال
مانده‌ام در رَه ز شَستَت شصت سال
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۴۹

«این راه تا وصال به معشوق دو قدم بیش‌تر فاصله ندارد، درحالی‌که من در این راه شصت سال است که از کمند وصال تو دور مانده‌ام.»

-خُطوتَیْن: دو قدم، دو گام؛ بایزید نیز خُطوتَیْن را این‌گونه بیان می‌کند: هرچه هست در دو قدم حاصل آید که یکی بر نصیب‌های خود نهد و یکی بر فرمان‌های حق. آن یک قدم را بردارد و آن دیگر بر جای بدارد.

-شَست: قلّاب ماهیگیری

این راه تا وصال به معشوق دو قدم بیشتر فاصله ندارد، درحالی‌که من در این راه شصت سال است که از کمند وصال تو دور مانده‌ام. [قدم اول، قدمی است که با ذهن بر همانیدگی‌های خود می‌گذارم، سپس با تعلیمات مولانا فضا را باز می‌کنم، عقب می‌ِکشم و هویت ذهنی را انکار می‌کنم. آن‌گاه اجازه می‌دهم زندگی قدم دوم را برای من رو به جلو بردارد.]

-«بیت هندسی»

نکته: همین دو قدم را ما شصت سال است در ذهنمان برنداشته‌ایم و دیگر باید برداریم. با درک این‌که ذهن ما نباید به مرکزمان بیاید، یک قدم از جهان می‌آییم عقب و این کار سبب می‌شود فضا باز شود. آن قدم را اگر خودمان به جلو برداریم، دوباره مشغول سبب‌سازی می‌شویم. پس اجازه دهیم آن را زندگی بردارد، من‌ذهنی حرف نزند و عمل نکند و مراقبه کنیم، ذهنمان ساکت باشد تا زندگی به ما در آن فضای گشوده‌شده بگوید چکار کنیم.

همچو قومِ موسی اندر حَرِّ تیه
مانده‌ای بر جای، چل سال ای سَفیه
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷۸۸

-حَرّ: گرما، حرارت
-.تیه: بیابانِ شن‌زار و بی آب و علف؛ صحرای تیه بخشی از صحرای سینا است
-سَفیه: نادان، بی‌خرد

ای انسان نادان، تو مانند قوم موسی که چهل سال درگرمای صحرا ماندند و عاقبت هم نتوانستند راهشان را بیابند، در گرمای بیابان ذهن و دردهای حاصل از همانیدگی‌ها مانده‌ای، در ذهنت زندانی هستی و هنوز براساس هشیاری جسمی پیش می‌روی.

-«بیت هندسی»

می‌روی هر روز تا شب هَروَله
خویش می‌بینی در اوّل مرحله
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷۸۹

-هَروَله: تند راه رفتن، حالتی بین راه رفتن و دویدن

هر روز از صبح تا شب با عجله پیش می‌روی و با سبب‌سازی ذهن تندتند فکر و عمل می‌کنی، اما در پایان کوشش خود، همین‌که به خودت می‌آیی، می‌بینی که سر جای اوّلت هستی و از من‌ذهنی‌ات چیزی کم نشده و هنوز من‌ذهنی داری و سبب‌سازی می‌کنی.

-«بیت هندسی»

نگذری زین بُعد، سیصدساله تو
تا که داری عشقِ آن گوساله تو
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷۹۰

-بُعد: دوری

تا زمانی که به گوسالهٔ من‌ذهنی عشق می‌ورزی، از آن دفاع می‌کنی و نمی‌خواهی از او جدا شوی و پندار کمال و ناموس در تو هست، حتی اگر سیصد سال هم بگذرد نمی‌توانی از فاصله بین خودت و خدا که دو قدم است بگذری و از ذهن آزاد شوی.

-«بیت هندسی»

گاوِ زرّین بانگ کرد، آخِر چه گفت؟
کاحمقان را این همه رغَبت شگُفت
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۳

گاو زرّین سامری که نماد من‌ذهنی است، این‌همه سال براساس همانیدگی و جدایی حرف زد، بالاخره چه گفت و چه حاصلی داشت که انسان‌های احمق به حرف او گوش دادند و این‌همه رغبت و میل به آن پیدا کردند؟

-«بیت هندسی»

نکته ۱: مادامی که همانیدگی‌ها با آدم باشد، حتی اگر به مولانا گوش دهد، یا اهل دین باشد، بالاخره یک سامری پیدا می‌کند و یک گاو زرّین می‌سازد تا آن را بپرستد.

نکته ۲: ما عشق من‌ذهنی را داریم و عاشق گفتار، سبب‌سازی، همانیدگی‌ها، باورها، مکان‌ها و زمان‌ها هستیم. تمام این‌ها به‌عنوان الگوهای عمل که ما با آن‌ها همانیده هستیم حادث هستند. پس نباید براساس آن‌ها یک گاو بسازیم که اسمش من‌ذهنی است و اجازه دهیم بانگ کند و عاشق بانگش شویم.

نکته ۳: اگر مراقبه کنیم می‌فهمیم گاو زرّینی که چهل پنجاه سال است در ما حرف می‌زند، غیر از تخریب هیچ کاری نکرده‌است. در بُعد جمعی نیز این گاو کارش فقط تخریب، کارافزایی، دشمنی و جنگ بوده‌است.

عقلِ کل را گفت: ما زاغَ‌الْبَصَر
عقلِ جزوی می‌کند هر سو نظر
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۰۹

خداوند به عقلِ کُل یا عقل فضای گشوده‌شده که تمام کائنات را اداره می‌کند فرموده‌است: چشم انسانی که مرکزش با فضاگشایی عدم شده و هشیاری‌اش بر هشیاری منطبق است، به‌سوی همانیدگی‌ها نمی‌لغزد و چیزی را به مرکزش راه نمی‌دهد، بلکه مستقیم به زندگی می‌نگرد و به‌سوی او می‌رود. درحالی‌که عقلِ جزویِ من‌ذهنی که عقل بیشترِ انسان‌هاست به همانیدگی‌های مرکزش توجه کرده و به هر چیزی که ذهنش نشان می‌دهد نظر می‌کند.

نکته: ما تا فضا را باز می‌کنیم دوباره از طریق یک قرین یا علاقه و عشقمان به همانیدگی‌ها، فوراً یک همانیدگی به مرکزمان می‌آید. پس چشم ما می‌لغزد، چون هنوز عقلِ جزوی داریم و آن را ملاکِ عمل می‌دانیم، نه عقل کل را.

(قرآن کریم، سورهٔ نجم (۵۳)، آیه ۱۷)

-«.مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَی»

«چشم خطا نکرد و از حد درنگذشت.»

توضیح آیه:

وقتی حضرت رسول به‌صورت هشیاری سوار هشیاری شد دیگر هیچ‌چیزِ ذهنی را به مرکزش نیاورد. بنابراین چشمش به این چیز و آن چیز نلغزید، مستقیم به‌سمتِ زندگی رفت و جزوِ عقلِ کل شد.

عقلِ مازاغ است نورِ خاصگان
عقلِ زاغ اُستادِ گورِ مردگان
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۱۰

«عقل مازاغ» یا خردی که تمام کائنات را اداره می‌کند، هشیاری و نورِ چشمِ انسان‌های خاصی همچون مولانا یا پیغمبران است که مدام فضا را باز و مرکز را عدم می‌کنند و به‌سوی چیزهای ذهنی منحرف نمی‌شوند. اما «عقلِ زاغ» که نمادِ عقل همانیدگی و عقل من‌ذهنی است، به هر سو نگاه می‌کند و استادِ این است که انسان‌ها را به‌سوی ویرانی هدایت کرده و در گورستانِ ذهن مدفون کند.

جان که او دنبالهٔ زاغان پَرَد
زاغ او را سوی گورستان بَرَد
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۱۱

جانی که دنبال زاغان یا من‌های ذهنی می‌رود و از عقلی که می‌لغزد هدایت می‌خواهد، هر لحظه یک چیز ذهنی را به مرکزش خواهد آورد، دراین‌صورت عقلِ زاغ که عقل لغزندهٔ من‌ذهنی است، او را به‌سوی گورستان ذهن خواهد برد.

زاغِ ایشان گر به صورت زاغ بود
بازْهِمّت آمد و مازاغ بود
-مولَوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۵۲

زاغ حضرت رسول گرچه از نظر صورت زاغ بود، یعنی بدن، ذهن و نیازهای جسمی داشت، اما هِمّتش شبیه باز بود و بنابراین چشمش نمی‌لغزید.

نکته: باید در خود بازبینی کنیم که آیا همتمان مثل باز است و چشممان نمی‌لغزد؟ آیا می‌توانیم به‌صورت هشیاری سوار هشیاری بشویم و دیگر چیزِ ذهنی را به مرکزمان نیاوریم؟

گر بدیدی حسِّ حیوانِ شاه را
پس بِدیدی گاو و خر اَلله را
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۵

اگر قرار بود که حواس حیوانی یعنی پنج حس، فکر کردن و هشیاری جسمی، بتواند خدا را ببیند، پس گاو و خر هم می‌توانست خدا را ببیند، درحالی‌که گاو و خر این قدرت را ندارد. [فقط انسان است که در این جسم بین ثانیه صفر و مردن، فرصت دارد که به بی‌نهایت خدا زنده بشود.]

گر نبودی حسِّ دیگر مر تو را
جز حسِ حیوان، ز بیرونِ هوا
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۶

اگر جز همین پنج حس حیوانی یعنی بینایی، شنوایی، بویایی، لامسه، چشایی و ترکیب آن‌ها در ذهن و فکر کردن، حس دیگری نداشتیم که از هوا و خواسته‌های من‌ذهنی خالی باشد و از فضای گشوده‌شده بیاید،

-[...ادامه در بیت بعد]

پس بنی آدم مُکَرّم کَی بُدی؟
کَی به حسِّ مشترک، محْرَم شدی؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۷

پس دراین‌صورت چگونه انسان توسط زندگی مُکرّم و گرامی داشته می‌شد و خدا می‌توانست به بی‌نهایت خود در انسان زنده شود؟ و چگونه انسان می‌توانست فقط به‌وسیله حواس مشترکی که با حیوان دارد، مَحرم خداوند شود و به زندگی زنده گردد؟

نکته: این‌که بنی‌آدم مُکَرّم شده و خداوند می‌خواهد به بی‌نهایت خودش در انسان زنده بشود، مخصوص انسان است که می‌تواند در شبِ جسم یعنی در این جهان، فضا را باز کند و با سوارشدن بر بُراق هشیاری، منطبق بر هشیاری شود.

حسِّ حیوان گر بدیدی آن صُوَر
بایزیدِ وقت بودی، گاو و خر
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۲۰۷

اگر حواسِ حیوانی یعنی ترکیبِ پنج حس انسان با ذهن و هشیاری جسمی او، می‌توانست آن صُوَرِ غیبی را ببیند، دراین‌صورت گاو و خر هم می‌توانست بایَزیدِ زمان باشد.

نکته: بایَزید یکی از عارفان بزرگ و بسیار مورد احترام مولانا بوده است.

تو زِ کَرّمْنا بَنی آدم شَهی
هم به خشکی، هم به دریا پا نهی
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۷۳

تو به اقتضای آیه‌ای که خداوند فرمود: «ما انسان را گرامی داشتیم» شاه خودت به شمار می‌روی؛ بنابراین هم زمانی که در خشکی ذهن و تن هستی، می‌توانی فضا را باز کنی و بر هشیاری سوار شوی و هم زمانی که از خشکی ذهن خارج شدی و به دریای یکتایی رسیدی، هشیاری‌ات بر هشیاری سوار می‌شود و به ذات خداگونه‌ات که بی‌نهایت است زنده می‌شوی. [به بیان دیگر تو جسم، نقش و فرم هستی به‌علاوهٔ انکار فرم که بی‌نهایت فضای گشوده‌شده است.]

-«بیت هندسی»

(قرآن کریم، سورهٔ اسراء (۱۷)، آیه ۷۰)

-وَ لَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّیِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَی کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِیلًا».

«و ما فرزندانِ آدم را بس گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا بر مرکب‌ها سوار کردیم و ایشان را از غذاهای پاکیزه روزی دادیم و آنان را بر بسیاری از آفریدگان برتری بخشیدیم.»
ت
وضیح آیه:

خداوند ما را گرامی داشته و می‌خواهد در همین جسم ما به بی‌نهایت و ابدیت خودش زنده شود و به ما از غذاهای پاک روزی دهد. منظور از غذاهای پاکیزه این است که فضا را باز کنیم و غذای نور را که قوتِ اصلی ماست بخوریم.

قُلْ اَعُوذَت خوانْد باید کای اَحَد
هین ز نَفّاثات، افغان وَز عُقَد
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۴۲

-قُلْ: بگو
-اَعُوذُ: پناه می‌برم
-نَفّاثات: بسیاردمنده
-عُقَد: جمعِ عقده، گره‌ها

«دراین‌صورت باید سوره قُل اَعوذُ را بخوانی و بگویی که ای خداوند یگانه، به فریاد رس از دست این دمندگان و این گره‌ها»

[ای انسان، اصولاً همهٔ من‌های ذهنی یک‌جور جادوگر هستند و در گرهٔ همانیدگی‌هایت می‌دمند. بنابراین] باید سورهٔ «قل اعوذ» یا «به خدا پناه می‌برم» را بخوانی و بگویی که ای خداوند یگانه، از دست من‌های ذهنیِ جادوگر که در گره‌های همانیدگی‌ها و دردها می‌دمند، به فریاد رس.

نکته: ما گرهٔ همانیدگی و درد داریم. هر کسی که از پهلوی ما رد می‌شود و من‌ذهنی دارد و مجهز به این گره‌هاست، به ما می‌دمد و ما چون عقل کل نیستیم می‌لغزیم. برای همین خیلی مهم است که مواظب قرین باشیم.

می‌دمند اندر گِره آن ساحرات
اَلْغیاث اَلْمُستغَاث از بُرد و مات
-۱۰۴۳ مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت

-اَلْغیاث: کمک، فریادرسی
-اَلْمُستغاث: فریادرس، از نام‌های خداوند

«آن زنان جادوگر در گره‌های افسون می‌دمند. ای خداوندِ دادرس به فریادم رس از غلبه دنیا و مقهورشدنم به دست دنیا.»

آن زنان جادوگر یعنی من‌های ذهنی در گره‌های ما می‌دمند. ای خداوندِ دادرس، دنیا دارد از من می‌بَرد و من مات شده‌ام، پس به فریادم برس.

نکته ۱: ما از جنس اَلَسْت هستیم و خداوند نیز رحمت اندر رحمت است، اما چون به خواب رفته‌ایم و با همانیدگی‌ها و دردها گره ایجاد کرده‌ایم، من‌های ذهنیِ مجهز به آن دردها و همانیدگی‌ها از پهلوی ما می‌گذرند و با ارتعاش در آن می‌دمند.

نکته ۲: باید همواره حواسمان به خودمان باشد، خیلی جدی باشیم و با ابیات مولانا مراقبه کنیم و بدانیم با برخوردهای سطحی و پنج دقیقه گوش دادن به برنامه نمی‌توانیم زنده شویم. ببینیم آیا اجتهاد گرم داریم و با همانیدگی‌ها کُشتی پویا می‌گیریم؟

نکته ۳: اگر فقط یکی دو نفر در این راه سعی کنند نمی‌شود. باید همه دست به دست هم دهیم و شمع حضورمان را روشن کنیم و زندگی را ارتعاش دهیم. دردهای دیگران را به یادشان نیاوریم و تجدید نکنیم، آن‌ها را به انقباض نبریم و خودمان هم منقبض نشویم، چراکه وقتی منقبض می‌شویم در دیگران انقباض ایجاد می‌کنیم.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
گوینده: لیلا

خانم لیلا

خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۳ گنج حضور، بخش دوازدهم

تاجِ کَرّمْناست بر فرقِ سَرَت
طوقِ اَعْطَیْناکَ آویزِ برت
-مولَوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۵۷۴

-طوق: گردنبند

خداوند تاج کرامت را که زنده شدن به بی‌نهایت و ابدیت خودش است، بر فرق سَرت گذاشته و گردنبند بخششِ بی‌نهایت فراوانی‌اش را بر سینه‌ات آویزان کرده‌است تا در تو به خودش زنده شود.

-«بیت هندسی»

نکته ۱: ما هم شاه هستیم و هم بی‌نهایت فراوانی. این‌ها دو خاصیتی است که نمی‌شود از ما گرفت، ولی ما خودمان از خودمان گرفته‌ایم، چراکه بندهٔ همانیدگی‌ها و ذلیل‌شدهٔ دَم و افسون من‌های ذهنی بیرون هستیم.

نکته ۲: مردم ما را به واکنش واداشته و خشمگین می‌کنند. ما به‌جای خشمگین شدن باید به خدا پناه ببریم و همواره فضاگشایی کنیم. درواقع هر قرین بدی به گره‌های ما می‌دَمَد و خواندن ابیات مولانا، تکرار آن‌ها و تعهد و عمل به آموزه‌هایش می‌تواند این گره‌های همانیدگی و درد را در ما باز کند.

(قرآن کریم، سورهٔ کوثر (۱۰۸)، آیه ۱)

-«.إِنّا أَعْطَيْنَاکَ الْکَوْثَرَ»

«ما کوثر را به تو عطا کردیم.»

کارْ پنهان کُن تو از چشمانِ خَود
تــا بُوَد کارَت سَلیم از چشمِ بَد
-مولوی، مثنوی، دفتردوم، بیت ۱۵۰۱

کار کردن در این راه را از چشم من‌ذهنی خودت و دیگران پنهان کن تا کارت از چشمِ بد مصون و سالم بماند و من‌ذهنی نتواند آن را تخریب کند.

-«بیت هندسی»

هین قُمِ اللّیْلَ که شمعی ای هُمام
شمع اندر شب بُوَد اندر قیام
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۵۶

-هُمام: بزرگ‌مرد، بزرگوار

«به‌هوش باش ای بزرگ‌مرد، شب هنگام برخیز، زیرا که شمع در تاریکیِ شب ایستاده و فروزان است.»

به‌هوش باش ای بزرگ‌مرد، شب‌هنگام برخیز و در شبِ جسم به خواب همانیدگی‌ها نرو، زیرا که شمع حضورت در تاریکیِ این شب باید ایستاده و فروزان باشد.

نکته: شب معادل حضور ما در جسم است و به خواب رفتن معادل همانیده شدن. مولانا توصیه می‌کند در ذهن نخوابیم مگر اندکی که مربوط به کسب و کارمان است.

(قرآن کریم، سورهٔ مُزّمِّل (۷۳)، آیه ۲)

-«.قُمِ اللّیْلَ إِلّا قَلِیلًا»

«شب را زنده بدار، مگر اندکی را.»

بی حس و بی گوش و بی فکرت شوید
تا خطاب اِرْجِعی را بشنوید
-مولوی، مَثنَوی، دفتر اول، بیت ۵۶۸
-فکرت: اندیشه

«اگر می‌خواهید خطاب (به‌سوی من برگردید) حق تعالی را بشنوید باید از قید و بند حواسّ ظاهر و گوش ظاهر و عقل جزئی دنیاطلب رها شوید.»

اگر می‌خواهید پیغامِ «به‌سوی من برگردید» خداوند را با گوش جان بشنوید، باید حس کردن و شنیدن با من‌ذهنی و فکرهای ذهنی همانیده را کنار بگذارید. [بدین‌ترتیب هشیاری روی هشیاری منطبق می‌شود.]

«بیت هندسی»

(قرآن کریم، سورهٔ فجر (۸۹)، آیه ۲۷-۲۸)

-«.یَا أَیّتُهَا النّفْسُ الْمُطْمَئِنّةُ. ارْجِعِی إِلی رَبّکِ رَاضِیَةً مَرْضِیّةً»

«ای جان آرام‌گرفته و اطمینان‌یافته. به‌سوی پروردگارت درحالی‌که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، بازگرد.»

تا به گفت‌وگویِ بیداری دَری
تو ز گفتِ خواب، بویی کَی بَری؟
-مولوی، مَثنوی، دفتر اول، بیت ۵۶۹

تا زمانی که در بیداریِ ذهن، به گفت‌وگو مشغول هستی، از گفت‌وگوی خوابِ حضور بویی نخواهی برد.

سِیرِ بیرون است، قول و فعلِ ما
سِیرِ باطن هست، بالایِ سَما
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۷۰

-سَما: آسمان

حرف و عمل ما براساس من‌ذهنی، سِیر کردن در بیرون است، اما سِیرِ باطن، سِیر در فضای گشوده‌شده و بالای آسمان حضور است.

نکته: این بیت نشان می‌دهد که وقتی همانیدگی‌ها را به مرکزمان نمی‌آوریم و فضا باز می‌شود، یا به خود خداوند تبدیل می‌شویم یا برای آوردن معانی از دریای یکتایی به این جهان، کاسه او می‌شویم.

گفته او را من زبان و چشمِ تو
من حواس و من رضا و خشمِ تو
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۳۷

خداوند به انسان گفته‌است که من، هم زبانِ تو هستم و از طریق تو سخن می‌گویم و هم چشمِ تو هستم تا تو با دید من به جهان نگاه کنی. همچنین من حواس، رضا و خشمِ تو هستم. تو لازم نیست براساس هیجانات من‌ذهنی خشمگین شوی، من خودم به‌موقع خشمگین می‌شوم. [بگذار با فضاگشایی‌ات من از درون تو سخن بگویم و حواس تو از من فرمان بگیرند.]

-«بیت هندسی»

رُو که بی یَسْمَع و بی یُبصِر توی
سِر تُوی، چه جایِ صاحب‌سِر تُوی
–مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۳۸

–.بی یَسْمَع و بی یُبصِر: به‌وسیله من می‌شنود و به‌وسیله من می‌بیند

ای انسان، برو که تو به‌وسیله گوش من می‌شنوی و به‌وسیله چشم من می‌بینی. تو سِرّ من هستی، تو من‌ذهنی نیستی که صاحب سِرّ شوی، تو صاحب هیچ‌چیز نیستی.

–«بیت هندسی»

چون شدی مَن کانَ لِـلّه از وَلَه
من تو را باشم که کانَ اللهُ لَه
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۳۹

-وَلَه: حیرت

ای انسان، اگر از روی عشق و حیرانی، تمام وجودت نه برای من‌ذهنی، که برای من باشد، و اگر هیچ همانیدگی‌ای در مرکزت نباشد، من نیز تماماً برای تو و از آنِ تو خواهم بود.

-«بیت هندسی»

حدیث

-«.مَنْ کانَ لِلّهَ کانَ اللهُ لَهُ»

«هرکه برای خدا باشد، خدا نیز برای اوست.»

گَه توی گویم تو را، گاهی منم
هرچه گویم، آفتابِ روشنم
-مولوی، مثنوی، دفَتر اول، بیت ۱۹۴۰

گاهی که از من جدا می‌شوی تا برکاتم را در جهان پخش کنی، تو را «تو» خطاب می‌کنم، و گاهی تو به من تبدیل می‌شوی و تو را «من» خطاب می‌کنم؛ هرچه بگویم فرقی نمی‌کند، من آفتاب روشنم که زندگی تو را روشن کرده‌است، بنابراین تو هم آفتاب روشن هستی.

-«بیت هندسی»

هر کجا تابم ز مِشکاتِ دَمی
حل شد آنجا مشَکلاتِ عالمی
-مولوی، مثنوی، دفترِ اول، بیت ۱۹۴۱

-مِشکات: چراغ‌دان

هر کجا من از چراغ این لحظه ابدی در انسانی بتابم که برای خدا باشد و فضا را باز کند، مشکلات او و عالم را حل خواهم کرد.

ظلمتی را کآفتابش برنداشت
از دَمِ ما، گردد آن ظلمت چو چاشتْ
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۴۲

-چاشتْ: هنگام روز و نیم‌روز

[از زبان خداوند می‌گوید:] آن تاریکی و ظلمتی را که آفتاب بیرون نتوانست با فعال کردن حواس و فکرِ انسان از میان بردارد و تبدیل به روشنی کند، از دمِ ما که به‌وسیله انسان بیان می‌شود، تبدیل به روزِ روشن می‌گردد.

-«بیت هندسی»

هین خمش کن به اصل راجع شو
دیدهٔ راجعون نمی‌خسبد
-مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۹۶۶

-راجعون: برگردندگان

ذهنت را خاموش کن و به اصل خودت که فضاگشایی است برگرد، چشم کسانی که می‌خواهند به‌سوی زندگی برگردند، به خواب ذهن فرو نمی‌رود.

نکته ۱: این آیه را اشتباهاً برای مرده‌ها می‌خوانند و این غلط است، چراکه باید برای زنده‌ها خوانده شود. قسمت اول آیه می‌گوید که انسان وقتی به مصیبتی دچار شده و ناکام و بی‌مراد می‌شود، باید به یادش بیفتد که تا زمانی که در جسم زنده است، به سوی او برگردد.

نکته ۲: ما در من‌ذهنی مرتب دچار مصیبت می‌شویم. اصلاً خود من‌ذهنی یک مصیبت است و انسان وقتی دچار این مصیبت‌ها می‌شود، باید با فضاگشایی به‌سوی زندگی برگردد.

خوانده‌ای انّا اِلَیْهِ راجعون
تا بدانی کهَ کَجاهَا می‌رویم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۱۶۷۴

آیه قرآن را که می‌گوید: «ما از خداییم و به‌سوی او باز می‌گردیم» خوانده‌ای که بدانی تا کجا باید برویم. باید این من‌ذهنی را که براساس حادث‌ها درست شده دور بیندازیم و به‌سوی خداوند برگردیم.

(قرآن کریم، سورهٔ بقره (۲)، آیه ۱۵۶)

-«.إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ...»

«...ما از آن خدا هستیم و به او باز می‌گردیم.»

راجِعون گفت و، رجوع این‌سان بُوَد
که گَله واگردد و خانه رود
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۱۸

خداوند گفته که همه انسان‌ها به‌سوی او بازمی‌گردند و این رجوع یا بازگشت به این معناست که گلّه انسان‌ها باید تا زمانی که در این جسم زنده هستند، هشیارانه برگردند و به خانه بروند یعنی به او بپیوندند.

نکته: متأسفانه گلّه انسان‌ها که با فضاگشایی دارند جلو می‌روند، در ذهن درجا می‌زنند و بعد از چهل سال راه رفتن، هنوز جای اول هستند.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
گوینده: لیلا

با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود

برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید